



فلسفه علم عمومی و فلسفه علوم خاص در گفت‌وگو با هادی صمدی

اثبات‌گرایی یا ابطال‌گرایی مساله این است



گفت‌وگو

فلسفه علم چیست؟ شمایه عنوان کسی که حیطه فعالیت خود را فلسفه علم می‌داندید، رسته خود را چگونه تعریف می‌کنید.

در کلی‌ترین حالت دوست‌خ فلسفه علم داریم: فلسفه علم عمومی و فلسفه علوم خاص. اولی به نحوی کلی به مطالعه علم و ویژگی‌های کلی که همه علوم را شامل می‌شود، می‌پردازد و دومی به مطالعه علوم خاص مانند فیزیک، زیست‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی و...

ممکن است با ارائه مثال‌های ملموس تر بحث را پیش ببریم؟

بله حتماً. در فلسفه علم عمومی سوالاتی از این سنخ مطرح می‌شود: علم چیست و چه وجه تفرافی با غیر علم‌ها از جمله فلسفه، هنر و دین دارد؟ علم چه تفاوت‌هایی با شبه علم‌هایی مانند هومیوپاتی، احکام تنجیم و... دارد؟ تبیین‌های علمی چه وجه مشخصه‌ای دارند که آنها را از تبیین‌های غیر علمی و شبه علمی متمایز می‌کنند؟ آیا علم روش منحصر به فرد خود را دارد؟ و سوالاتی از این دست. اما در فلسفه علوم خاص بحث‌هایی مطرح می‌شود که در مرزهای خود علوم مطرح است. مثلاً از دیرباز زیست‌شناسان درباره تعریف گونه‌های زیستی بحث داشته‌اند یا فیزیکدان‌ها درباره سرشت زمان. گاهی علاوه بر خود دانشمندان، فیلسوفان نیز در این مباحث وارد می‌شوند.

از هردو حیطه نمونه‌هایی را انتخاب کنید و قدری درباره آن توضیح دهید.

اجازه دهید از حیطه فلسفه علم عمومی به پرسش «علم چیست و چه تفاوتی با فلسفه دارد؟» اشاره ای کنم. این پرسش از ابتدای قرن بیستم و با انقلاب‌های علمی که در فیزیک رخ داد و شاهد ظهور دو نظریه نسبیت و مکانیک کوانتومی در فیزیک بودیم، جدی شد. پرسش این بود که علم چگونه کار می‌کند که به چنین دستاوردهای بزرگی دست یافته‌است؟ این منظر ایشان علم در حال پیشرفت بود، در حالی که کسی مدعی پیشرفتی مثلاً در حیطه ادبیات یا دین نبوده است. پوزیتیویست‌های منطقی که شامل دسته‌ای از فیلسوف دانشمندان بنام آن دوران و عمدتاً آلمانی‌زبان بودند ملاکی معرفی کردند که نه تنها علم را غیر علم و شبه علم جدا می‌کرد بلکه گزاره‌های معنادار را نیز از گزاره‌های بی معنا جدا می‌کرد. مطابق ملاک ایشان در حیطه علم گزاره‌ها قابل تحقیق تجربی بودند و می‌توانستیم با بهره‌گیری از تجربه و آزمایش درستی یا نادرستی آنها را مشخص کنیم. از نگاه ایشان آنچه فاقد تحقیق تجربی بود نه تنها علمی نبود بلکه بی معنا بود. با

نقد‌های زیادی که سایر فیلسوفان به پوزیتیویست‌های منطقی وارد کردند ابتدا خود پوزیتیویست‌ها موضع خود را تعدیل کردند و در نهایت نیز این ملاک کنار نهاده شد. اما پرسش کماکان باقی بود: پس تفاوت علم از غیر علم و شبه علم چیست؟ پوپر پیشنهاد بعدی را ارائه داد. پیشنهاد وی از دل نقد وی بر پوزیتیویست‌ها برآمد. از دید پوپر گزاره‌های متافیزیکی بی معنا نبودند و معنای یک گزاره ربطی به تحقیق پذیری آن ندارد. گزاره‌ای که مانند خدا وجود دارد کاملاً معنی دار است، هر چند قابل تحقیق تجربی نباشد. به علاوه مهم‌ترین گزاره‌های علمی، یعنی قوانین علمی نیز مطابق ملاک پوزیتیویست‌ها بی معنا می‌شدند. چرا؟ مثلاً این گزاره را در نظر بگیرید: «همه نمک‌های سدیم در آب حل می‌شوند.» این گزاره‌ای کلی است، بنابراین نمی‌توان آن را تأیید کرد.

چرا نمی‌شود؟ می‌توانیم نمک‌های سدیم را در آب بریزیم و ببینیم که حل می‌شوند.

درست است. اما گزاره می‌گوید «همه...». به هر میزان هم که نمک‌های سدیم را در آب ریخته باشیم و مشاهده کرده باشیم که در آب حل شده‌اند از کجا می‌دانیم نمک‌های سدیمی که در کپکشان‌های دوردست وجود دارند نیز در آب حل می‌شوند یا نمک‌های سدیم آینده نیز در آب حل می‌شوند؟ بنابراین پوپر ملاک معناداری را از ملاک علمی بودن جدا کرد. از نظر او گزاره‌های متافیزیکی معنا دارند، چون به سادگی معنای آنها را در زندگی روزمره می‌فهمیم اما علمی نیستند. چرا؟ چون از منظر پوپر ابطال پذیر نیستند.

گویادر حال حاضر همین ملاک مورد قبول است چون به کرات می‌شنویم که فلان نظریه علمی نیست زیرا ابطال پذیر نیست.

بله در فضای عمومی حق با شماست اما اگر قدری فنی‌تر نزد فیلسوفان علم نگاه کنید، چنین نیست. حتی خود پوپر هم متوجه کاستی‌های این ملاک شد. نخست آنکه گزاره‌های وجودی ابطال ناپذیرند. ممکن است فکر کنیم گزاره‌های وجودی نقش چندانی در علم ندارند اما چنین نیست. به چند گزاره وجودی موجود در علم نگاه کنید: «ذره هیگز وجود دارد»، «انرژی تاریک وجود دارد»، «زمانی دایناسورها در سطح زمین وجود داشته‌اند» و «ابررسمان‌ها وجود دارند». به طور مشخص این گزاره‌ها نقش مهمی در علوم دارند اما این گزاره‌ها ابطال ناپذیرند و تأییدپذیر. کسی که مدعی می‌شود زمردهای قرمز رنگ هم وجود دارند کافی است در تأیید سخن خود زمردی قرمز رنگ را به ما نشان دهد. گزاره‌های وجودی برخلاف گزاره‌های کلی تأییدپذیرند و ابطال ناپذیر. به گزاره‌های احتمالاتی نگاهی بیندازید. بی‌تردید در علمی مانند پزشکی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی در صاف قابل توجهی

پرسش از چیستی علم و اینکه چه مدعایی علمی است و کدام‌شان علمی نیستند؟ ما را وارد وادی «فلسفه علم» می‌کند. فلسفه علم بر آن است تا گزاره‌های علمی را از غیر علمی تمییز دهد. اینکه چه مسیری را طی کرده و به چه میزان به هدف مورد نظر خود رسیده است یا نه ما را بر آن داشت تا به سراغ استاد گروه فلسفه علم واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد اسلامی، هادی صمدی برویم. هادی صمدی که مولف کتاب «ساختار نظریه‌های علمی در علوم طبیعی و اجتماعی» در انتشارات حوزه و دانشگاه است، در این گفت‌وگو تلاش کرده پانورامایی از مباحث فلسفه علم را مطرح کند.



محمدحسن راحمی روزنامه‌نگار

از گزاره‌ها احتمالاتی و آماری هستند. مثلاً به این گزاره‌ها توجه کنید: «۷۰ درصد بیماران که مبتلایه سرماخوردگی می‌شوند طی یک هفته خود به خود بهبود می‌یابند» و «۲۰ درصد بیماران که مبتلا به بیماری الف هستند با مصرف داروی ب بهبود می‌یابند» پزشکی مملو از چنین گزاره‌هایی است.

یعنی می‌گویید گزاره‌های علمی‌ای وجود دارد که ابطال ناپذیرند؟ در این صورت ملاک ابطال‌گرایی پوپر هم سرنوشته بهتری از تحقیق‌پذیری پوزیتیویست‌ها ندارد. پس ملاک تمییز علم از غیر علم چیست؟ خود پوپر ملاک جایگزینی ارائه داد: نقدپذیری. البته پوپر این ملاک را برای علوم اجتماعی و هم‌تای ابطال‌پذیری در علوم تجربی ارائه داد و نه به عنوان جایگزینی برای ابطال‌گرایی در علوم تجربی. زیرا پوپر به نقد‌های وارد بر ابطال‌پذیری پاسخ داد و شاید به همین دلیل هم هست که هنوز در سطح عمومی ابطال‌پذیری را به عنوان اولین شاخصه علمی بودن یک نظریه معرفی می‌کنند. اما به گمان بنده پاسخ‌های وی قانع‌کننده نیست و جایگزین بهتر ملاک نقدپذیری است. دلایل در حوصله این گفت‌وگو عمومی نیست و خوانندگان باید به متون فلسفه علم مراجعه کنند.



در فهم عرفی وقتی قلب از کار بیفتد و هوشیاری شخص از بین برود شخص مرده است. اما این تعریف ساده و سراسر با پیشرفت‌های تکنولوژیک با چالش مواجه شد. وقتی مغز فردی از کار بیفتد به تبع آن قلب وی نیز از کار خواهد ایستاد. اما پدیدایی دستگاه‌های پزشکی این امکان را فراهم آورد که فرد دچار مرگ مغزی باشد اما قلب وی کماکان کار کند. در تعریف جایگزین مرگ مغزی را ملاک مرگ فرد در نظر می‌گیرند اما مساله حل نمی‌شود

منظورتان از ملاک نقدپذیری چیست؟

اینکه آیا نظریه‌ها قابل بازبینی هستند یا نه. در این نگاه تفاوتی میان علم و غیر علم وجود ندارد. تفاوت در رویکردهای علمی و غیر علمی است. به میزانی که جزم‌گرایانه بر صحت گزاره‌ای پای فشاریم، رویکردمان غیر علمی‌تر است و به میزانی که امان بازبینی در گزاره‌ها از طریق نقد‌های پیشینی (تحلیل) و پسینی (آزمایش) را مجاز داریم رویکرد علمی‌تری اتخاذ کرده‌ایم. در واقع مرز فاطعی میان علم و فلسفه وجود ندارد. در یک سر

طیف مباحثی مطرح است که تحلیل‌یافتده‌های پیشینی رایج‌تر است و در سوی دیگر طیف مباحثی مطرح است که آزمایش یا نقد پسینی. به طور متعارف مباحث مطرح در سمت اول طیف را فلسفی‌تر می‌نامیم و مباحث مطرح در سمت دوم طیف را علمی. تفاوت به درجه است و نه آنکه تمایزی قاطع وجود داشته باشد.

اجازه دهید سراغ فلسفه‌های علم خاص هم برویم. یکی دو مورد از مباحث مطرح در آن حیطه را معرفی کنید.

بله. طیفی را که در بالا معرفی کردم به خاطر آورید: طیفی که یک سوی آن کمتر تن به محک آزمون تجربی می‌داد و سوی دیگر بیشتر. مباحثی نیز وجود دارند که در میانه‌های طیف هستند. مباحث مطرح در فلسفه‌های علوم خاص، مثلاً فلسفه زیست‌شناسی، فلسفه فیزیکی و فلسفه روانشناسی از این جمله هستند. اجازه دهید به عنوان نمونه مثال‌هایی از فلسفه زیست‌شناسی و فلسفه پزشکی ارائه‌دهم که شخصاً با آن حیطه‌ها آشناترم. مثال‌هایی انتخاب می‌کنم که از سنخ مبحثی باشد که در بالا به آن اشاره کردم: در بالا از چیستی علم پرسش کردم و اکنون از چیستی گونه‌های زیستی و چیستی مرگ پرسش می‌کنم. اولی سوالی در حوزه فلسفه زیست‌شناسی است و دومی در حیطه فلسفه پزشکی.

گونه زیستی چیست؟ و مرگ چیست؟ این دو سوال را می‌گویید؟

بله. گونه زیستی چیست؟ سگ نژادهای مختلفی دارد. ظاهر برخی بسیار به گرگ شبیه است و برخی دیگر بسیار کوچک هستند. سگی را که به گرگ شبیه است کماکان سگ می‌نامیم و نه گرگ. پرسش این است که تفاوت نژادهای چقدر زیاد باشد که آنها را متعلق به دو گونه متفاوت بدانیم و نه نژادهای متفاوت متعلق به یک گونه؟ ملاک‌های متفاوتی ارائه شده است. مثلاً به تعریف رایجی که در کتاب زیست‌شناسی عمومی وجود دارد، توجه کنید: «موجودات زنده متعلق به یک گونه زیستی امکان میان‌زادگیری (جفت‌گیری) دارند و فرزندان‌ی زایا به وجود می‌آورند.» این تعریف مشکلات زیادی دارد.

اجازه دهید به چند مورد اشاره کنم. ۱- فرض کنید دو پرنده کمیاب را از جنگل‌های آمازون یافته‌ایم که یکی نر است و دیگری ماده. برای جلوگیری از انقراض آنها، هر دو را در قفسی قرار می‌دهند اما پرنده‌گان میان‌زادگیری انجام نمی‌دهند. آیا متعلق به یک گونه‌اند یا خیر؟ مطابق تعریف بالقوه امکان میان‌زادگیری وجود دارد اما بالفعل خیر. پرنده‌شناسانی که از ابتدا معتقد بوده‌اند این دو پرنده متعلق به یک گونه‌اند و چند گونه به این رأی رسیده بودند؟ ایشان که میان‌زادگیری این پرنده‌گان را مشاهده

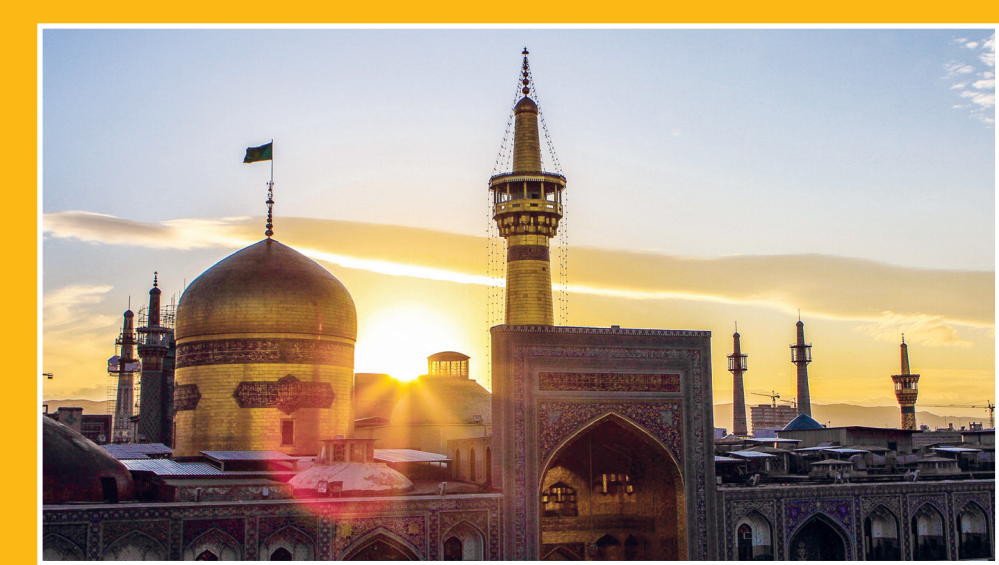
ارتباط منطقی و صورت تکاملی تمدن اسلامی ترسیم و تمدن رضوی، تمدن نوین اسلامی و تمدن مهدوی گذشته، حال و آینده تمدن اسلامی معرفی می‌شود. نویسنده در این بخش بر تعیین نسبت تمدن اسلامی و تمدن غربی که در قاطبه آثار مولف از دغدغه‌های اصلی او بوده، تأکید و در این رابطه، به دو زاویه دید درباره دین و تمدن اشاره می‌کند؛ اول زاویه دید افرادی که دین را در حوزه تمدنی در کنار مسائل دیگر قرار می‌دهند و دوم زاویه دید کسانی که اساساً دین را تمدن‌زا می‌دانند. ناگفته پیداست که تمدن رضوی به نگاه دوم اختصاص دارد. مولف در ادامه، دامنه بحث را با اشاره به ۹ مساله مهم این عرصه می‌گستراند و به نکات کلیدی در این زمینه اشاره می‌کند.

در فصل پنجم با عنوان «تمدن اسلامی و تمدن غربی»، خط تمدنی اسلام به «بیداری اسلامی» متصل و نقاط تقابل آن با تمدن غربی تبیین شده است. همان‌طور که از کلیدواژه‌هایی مثل «بیداری اسلامی»، «انقلاب اسلامی»، «تمدن اسلامی»، «هویت»، «جنگ تمدن‌ها» و «استراتژی سیاسی» پیداست، در این فصل نویسنده ضمن اشاره به نگاه متفاوت اسلام شیعی و غربیان به «بیداری اسلامی» از گذرواژه‌های «پروسه» و «پروژه» نظر می‌کند و مراحل بیداری اسلامی در ایران را برمی‌شمرد. نگاه «سوزگتیوئته» غرب به تمدن اسلامی از جمله مواردی است که از صافی نقد نویسنده عبور می‌کند.

در بخش دوم فصل پنجم نیز گفت‌وگو میان سه متفکر درباره تمدن اسلامی با طرح این سوال اساسی آغاز می‌شود: «آیا بحث تمدن نوین اسلامی، احیای دوباره تمدن اسلامی است یا مقوله‌ای تازه و نویاست؟ این میزگرد با حضور مولف کتاب، قاسم پورحسن، دانشیار فلسفه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی از سه نظر مختلف دغدغه‌های تمدنی مهمی را با خوانندگان در میان می‌گذارد. در انتهای کتاب نیز فهرست منابع، کتاب‌شناسی حضرت امام رضا (ع)، فهرست اعلام و فهرست موضوعی آورده شده است. سخن آخر اینکه طرح «تمدن رضوی» برای اولین بار در این پژوهش، بایی مناسب بر سایر محققان خواهد گشود تا در این عرصه قدم بزنند و تصاویر پنهان را صورت بخشند.

نیم‌نگاهی به کتاب تمدن رضوی

دریچه‌ای نوبه افق تمدنی شیعه



امیر اعتمادی بزرگ پژوهشگر و ویراستار کتاب

کتاب تمدن رضوی؛ مولفه‌های مکتب‌ساز در مکتب سیاسی امام رضا(ع)، اثر موسی نجفی، استاد و پژوهشگر تاریخ، فلسفه و سیاست است. طرح جلد این کتاب، براساس «کوفی گلچین» موجود در گنبد مسجد گوهرشاد

و ابعاد آن در قطع رقی و در ۲۰۰ صفحه تنظیم شده است. انگیزه تألیف این اثر از سوی مولف در مقدمه کوتاه ابتدای کتاب به دعوت برای یک سخنرانی در دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشهد در سال ۱۳۹۴ ارجاع داده شده است، جایی که باید درباره «مولفه‌های تمدن‌ساز در مکتب سیاسی امام رضا(ع)» سخنرانی می‌شد؛ اما ظاهراً در ابتدا، پیشرفت کار رضایت‌بخش نبود تا اینکه در تدوین متن سخنرانی، مساله «ولایت‌هدی امام رضا(ع)» گشایشی عجیب در کار ایجاد می‌کند و طلبه‌ای مناسب برای سخنرانی رقم می‌خورد. نویسنده در انتهای مقدمه درباره چگونگی تألیف کتاب این گونه می‌نویسد: «یک سال از پیاده شدن متن شفاهی سخنرانی و مصاحبه سیری شده بود که به پیشنهاد دوستان قرار شد طرح اولیه مساله در کتابی مختصر به چاپ برسد، به این ترتیب تمدن رضوی در پنج فصل به رشته تحریر درآمد.

در فصل اول همان‌طور که از عنوان «تمدن‌شناسی و تمدن اسلامی» انتظار می‌رود «چیستی تمدن» و «تمدن اسلامی» مورد مذاقه قرار گرفته است. شروع بحث با طرح چند سوال اساسی رقم می‌خورد: وقتی از تمدن حرف می‌زنیم، از چه سخن می‌گوییم؟ ویژگی‌های تمدن چیست؟ و چه وقت می‌توان بر چیزی اطلاق متدندانانه بودن کرد؟ تمدن چه عناصری دارد؟ راقم سطور کتاب ضمن پاسخ گویی به این سوالات، «تکامل» و «پیوستگی» را به عنوان شاخص‌ترین و مناسب‌ترین نظریات برای ترسیم تمدن اسلامی طرح می‌کند.

فصل دوم با عنوان «مکتب سیاسی امام رضا(ع)»، ضمن تمرکز بر دوران بیست‌ساله امامت امام رضا(ع)، از سیره ائمه (علیهم‌السلام) قبل از ایشان به سادگی عبور نمی‌کند و از دریچه‌ای نو بر تمدن شیعی نظر می‌افکند؛ نوبه به این سبب که مولف سعی دارد با تکیه بر «فلسفه الهی تاریخ» از گوشه‌های پنهان دوره امامت امام رضا(ع) رمزگشایی و نکات مغفول مانده را مشخص کند. در این بخش اشاره‌رفته

تمدن بر ملت‌سازی ایرانیان و دمیده شدن روح تقدس در حکومت، به تعریفی جدید از هویت ملی ایرانیان منجر می‌شود که سرانجام آن عدالت مهدوی است. از ازا دامنه محدود «اندیشه سیاسی» فراتر می‌گذارد و چون جهان‌بینی‌های متداول را پاس‌محیطی ابعاد وسیع و هویت‌ساز «تمدن رضوی» نمی‌یابد؛ «مکتب سیاسی» را به عنوان قالبی مناسب برای بازتابی این تمدن برتر معرفی می‌کند. در این بخش از کتاب، دورکن اصلی تمدن رضوی، اعتدال و تفکر معرفی شده که هر دو از مقتضیات روشی تمدن رضوی است؛ روشی که در قالبی فرهنگی با توسل به خطابه، مناظره، شعر و...، مدینه فاضله دینی به رهبری انسان کامل (امام معصوم) را به مردم معرفی می‌کند. تمدن رضوی تنها صورتی از تمدن اسلامی است که با وجود امام معصوم (ع) ابعادی مقدس پیدا می‌کند و در سیری استعلائی، به راه خود ادامه می‌دهد. تأثیرات شگرف این

تمدن بر ملت‌سازی ایرانیان و دمیده شدن روح تقدس در حکومت، به تعریفی جدید از هویت ملی ایرانیان منجر می‌شود که سرانجام آن عدالت مهدوی است. از ازا دامنه محدود «اندیشه سیاسی» فراتر می‌گذارد و چون جهان‌بینی‌های متداول را پاس‌محیطی ابعاد وسیع و هویت‌ساز «تمدن رضوی» نمی‌یابد؛ «مکتب سیاسی» را به عنوان قالبی مناسب برای بازتابی این تمدن برتر معرفی می‌کند. در این بخش از کتاب، دورکن اصلی تمدن رضوی، اعتدال و تفکر معرفی شده که هر دو از مقتضیات روشی تمدن رضوی است؛ روشی که در قالبی فرهنگی با توسل به خطابه، مناظره، شعر و...، مدینه فاضله دینی به رهبری انسان کامل (امام معصوم) را به مردم معرفی می‌کند. تمدن رضوی تنها صورتی از تمدن اسلامی است که با وجود امام معصوم (ع) ابعادی مقدس پیدا می‌کند و در سیری استعلائی، به راه خود ادامه می‌دهد. تأثیرات شگرف این